



Genealogy of Crimes Against Humanity in International Law with an Emphasis on Jurisprudential and Human Rights Foundations

Farzaneh Cheraghi¹, Mohammad Hadi Soleimanian^{2*}, Samaneh Rahmatifar³

1. Department of Public International Law, Ha.C., Islamic Azad University, Hamedan, Iran

2. Department of Law, Ha.C., Islamic Azad University, Hamedan, Iran.

3. Department of Law, Ha.C., Islamic Azad University, Hamedan, Iran.

ARTICLE INFORMATION

Article Type: Original Research

Pages: 233-250

Article history:

Received: 02 May 2026

Edition: 15 May 2026

Accepted: 13 Jun 2026

Published online: 22 Jun 2026

Keywords:

Crimes Against Humanity,
International Humanitarian Law,
Peremptory Norms, Human
Dignity.

Corresponding Author:

Mohammad Hadi Soleimanian

Address:

Iran, Hamedan, Islamic Azad
University, Ha.C., Department of
Law.

Orchid Code:

0000-0001-7112-7541

Email:

Soleimanianmohammadhadi1956@iau.ac.ir

ABSTRACT

Background and Aim: Crimes against humanity are among the most significant international crimes, having emerged in response to widespread and systematic violence against civilian populations and gradually evolved from a moral and political concept into an independent legal category. The aim of this study is to explain the process of the formation of this crime in international law and to analyze its relationship with jurisprudential and human rights foundations in order to determine whether, in addition to its basis in international criminal law, a normative foundation for it may also be identified in Islamic jurisprudence and human rights.

Materials and Methods: This study is theoretical in nature, and the research method is descriptive-analytical.

Ethical Considerations: originality of texts, honesty, and academic integrity were observed.

Findings: the Nuremberg and Tokyo Tribunals, and its subsequent consolidation in international criminal instruments and tribunals, crimes against humanity gradually acquired relatively defined elements and boundaries. Moreover, human dignity, the prohibition of discrimination, the right to life, and the prohibition of torture in human rights law, as well as the sanctity of life, the rule of no harm, the prohibition of oppression, justice, and the prohibition of corruption in Islamic jurisprudence, possess significant capacity to provide normative support for the criminalization of such acts.

Conclusion: Although crimes against humanity are the product of the historical evolution of international law, they rest upon shared foundations that make possible the synergy of human rights, Islamic jurisprudence, and international criminal law.

Cite this article as:

Cheraghi, F; Soleimanian, M. H & Rahmatifar, S. "S Genealogy of Crimes Against Humanity in International Law with an Emphasis on Jurisprudential and Human Rights Foundations". 2026.

دوره ۳، شماره ۲، تابستان ۱۴۰۵

تبارشناسی جنایت علیه بشریت در حقوق بین‌الملل با تأکید بر مبانی فقهی و حقوق بشری

فرزانه چراغی^۱، محمدهادی سلیمانیان^{۲*}، سمانه رحمتی‌فر^۳

۱. گروه حقوق بین‌الملل عمومی، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران.

۲. گروه حقوق، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران.

۳. گروه حقوق، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران.

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات: ۲۵۰-۲۳۳

سابقه مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۲/۱۲

تاریخ اصلاح: ۱۴۰۵/۰۲/۲۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۳/۲۳

تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۴/۰۱

واژگان کلیدی:

جنایت علیه بشریت، حقوق بین‌الملل
بشردوستانه، قواعد آمره، کرامت انسانی.

نویسنده مسئول:

محمد هادی سلیمانیان

آدرس پستی:

ایران، همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد
همدان، گروه حقوق.

کد ارکید:

۰۰۰۰-۰۰۰۱-۷۱۱۲-۷۵۴۱

پست الکترونیک:

Soleimanianmohammadhadi1956@iaua.ac.ir

چکیده

زمینه و هدف: جنایت علیه بشریت از مهم‌ترین جنایت‌های بین‌المللی است که در پاسخ به خشونت‌های گسترده و سازمان‌یافته علیه جمعیت غیرنظامی شکل گرفته و به تدریج از یک مفهوم اخلاقی و سیاسی به یک عنوان حقوقی مستقل تبدیل شده است. هدف این پژوهش، تبیین روند تکوین این جرم در حقوق بین‌الملل و تحلیل نسبت آن با مبانی فقهی و حقوق بشری است تا روشن شود آیا می‌توان برای آن، افزون بر پشتوانه کیفری بین‌المللی، بنیانی هنجاری در فقه اسلامی و حقوق بشر نیز شناسایی کرد.

مواد و روش‌ها: این تحقیق از نوع نظری بوده روش تحقیق به صورت توصیفی تحلیلی می‌باشد.

ملاحظات اخلاقی: در تمام مراحل نگارش پژوهش حاضر، ضمن رعایت اصالت متون، صداقت و امانت‌داری رعایت شده است.

یافته‌ها: جنایت علیه بشریت در پرتو تحولات تاریخی به‌ویژه پس از جنگ‌های جهانی، دادگاه‌های نورنبرگ و توکیو و سپس تثبیت در اسناد و محاکم کیفری بین‌المللی، به تدریج دارای ارکان و حدود نسبتاً مشخص شده است. همچنین، کرامت انسانی، منع تبعیض، حق حیات و منع شکنجه در حقوق بشر و نیز حرمت نفس، قاعده لاضرر، منع ظلم، عدالت و منع فساد در فقه اسلامی، ظرفیت قابل‌توجهی برای حمایت هنجاری از جرم‌انگاری این رفتارها دارند.

نتیجه: جنایت علیه بشریت، اگرچه محصول تحول تاریخی حقوق بین‌الملل است و بر مبانی مشترکی استوار است که هم‌افزایی حقوق بشر، فقه اسلامی و حقوق کیفری بین‌المللی را ممکن می‌سازد.

۱. مقدمه

جنایت علیه بشریت از بنیادی‌ترین مفاهیم در حقوق بین‌الملل کیفری معاصر است، اما اهمیت آن تنها در وصف مجموعه‌ای از رفتارهای شدیداً خشونت‌بار خلاصه نمی‌شود، بلکه در این نکته نهفته است که این عنوان مجرمانه از مرز حمایت از منافع دولت‌ها عبور کرده و انسان را، فارغ از تابعیت، نژاد، مذهب و موقعیت سیاسی، در کانون حمایت حقوقی قرار داده است. مسئله اصلی آن است که این جرم چگونه از دل تجربه‌های تاریخی کشتار گسترده، تبعیض سازمان‌یافته، کوچ اجباری، شکنجه و نابودی نظام‌مند گروه‌های انسانی سر برآورد و به تدریج به عنوان هنجاری مستقل در حقوق بین‌الملل تثبیت شد. با این حال، تبیین این فرایند تنها با بازسازی تاریخی تحولات نهادی و قضایی کامل نمی‌شود، زیرا جنایت علیه بشریت صرفاً محصول اراده دولت‌ها یا واکنش به فجایع قرن بیستم نیست، بلکه بر شالوده‌ای هنجاری استوار است که بدون فهم آن، نه ماهیت این جرم روشن می‌شود و نه ظرفیت توسعه و تفسیر آن. از همین رو، بررسی نسبت این جرم با مبانی حقوق بشری و نیز ظرفیت‌های فقهی برای پشتیبانی از آن، به یک ضرورت نظری و عملی تبدیل می‌شود.

ضرورت این پژوهش از چند جهت قابل توجیه است. نخست آنکه گسترش اشکال نوین خشونت سازمان‌یافته علیه غیرنظامیان نشان می‌دهد که صرف تدوین قواعد کیفری برای پیشگیری از این جنایت کفایت نمی‌کند و باید پشته‌های ارزشی و انسان‌شناختی آن نیز بازخوانی شود. دوم آنکه حقوق بین‌الملل کیفری، هرچند در قالبی نوین و

نهادمند صورت‌بندی شده، برای دستیابی به پذیرش گسترده و اثرگذاری عمیق‌تر نیازمند پیوند با نظام‌های معرفتی و هنجاری ریشه‌دار است. در این میان، فقه اسلامی به سبب برخورداری از قواعدی چون حرمت ظلم، حرمت تعرض به نفس محترمه، ممنوعیت اضرار، تأکید بر عدالت و پاسداشت کرامت انسان، می‌تواند در تبیین مبانی اخلاقی و هنجاری منع رفتارهای ضد انسانی نقش‌آفرین باشد. سوم آنکه در فضای علمی فارسی، اغلب یا بر توصیف سیر تاریخی جرم تأکید می‌شود یا بر بیان کلیات فقهی و حقوق بشری، بی‌آنکه نسبت درونی این سه ساحت به گونه‌ای تحلیلی آشکار شود. از این جهت، خلأ اصلی در فقدان خوانشی است که تبار تاریخی جرم را با بنیان‌های هنجاری آن در دو دستگاه حقوق بشری و فقهی به هم پیوند دهد.

پرسش اصلی پژوهش آن است که جنایت علیه بشریت چگونه در حقوق بین‌الملل شکل گرفت و چه نسبتی با مبانی فقهی و حقوق بشری دارد. این پرسش بر این پیش‌فرض استوار است که جرم مزبور را نمی‌توان صرفاً نتیجه تحولات پس از جنگ‌های جهانی یا محصول اراده نهادهای بین‌المللی دانست، بلکه باید آن را برآمده از فرایند تدریجی شناسایی ارزش ذاتی انسان و نامشروع بودن حمله گسترده و سازمان‌یافته به جمعیت غیرنظامی تلقی کرد. بر این اساس، فرضیه اصلی مقاله آن است که جنایت علیه بشریت از یک سو در بستر تاریخی تحول حقوق بین‌الملل از دولت‌محوری به انسان‌محوری شکل گرفته و از سوی دیگر، از حیث مبنایی با اصولی چون کرامت انسانی، منع تبعیض، حق حیات و

۴. یافته‌ها

یافته‌ها حاکی از آن است که جنایت علیه بشریت در پرتو تحولات تاریخی به‌ویژه پس از جنگ‌های جهانی، دادگاه‌های نورنبرگ و توکیو و سپس تثبیت در اسناد و محاکم کیفری بین‌المللی، به‌تدریج دارای ارکان و حدود نسبتاً مشخص شده است. همچنین، کرامت انسانی، منع تبعیض، حق حیات و منع شکنجه در حقوق بشر و نیز حرمت نفس، قاعده لاضرر، منع ظلم، عدالت و منع فساد در فقه اسلامی، ظرفیت قابل‌توجهی برای حمایت هنجاری از جرم‌انگاری این رفتارها دارند.

۵. بحث

در این بخش، جنایت علیه بشریت از دو منظر مفهومی و تاریخی و نیز از حیث مبانی حقوق بشری و فقهی مورد تحلیل قرار می‌گیرد تا ابعاد مختلف شکل‌گیری و تحول آن روشن شود. همچنین، با تطبیق این مبانی و بررسی چالش‌های نظری و اجرایی، کوشش می‌شود جایگاه این جرم در نظام حقوقی معاصر با دقت بیشتری تبیین گردد.

۵-۱. مبانی نظری

جنایت علیه بشریت در حقوق بین‌الملل را باید یکی از روشن‌ترین نمودهای گذار از دولت‌محوری به انسان‌محوری دانست؛ جرمی که نه صرفاً به سبب شدت رفتار ارتكابی، بلکه به دلیل جهت‌گیری آن علیه جمعیت غیرنظامی و اخلاقی که در بنیادهای کرامت انسانی ایجاد می‌کند، در زمره شدیدترین جرائم بین‌المللی قرار می‌گیرد. مقصود از این جرم، ارتكاب مجموعه‌ای از اعمال شدیداً ناقض حیثیت و امنیت انسان، از قبیل قتل، نابودسازی، برده‌سازی، تبعید، حبس، شکنجه، آزار، ناپدیدسازی اجباری یا

ممنوعیت شکنجه در حقوق بشر و نیز با قواعدی چون حرمت ظلم، صیانت از جان انسان، نفی اضرار و الزام به عدالت در فقه اسلامی، نسبت وثیق دارد. در نتیجه، هرچند صورت‌بندی حقوقی این جرم جدید است، بنیادهای ارزشی آن را نمی‌توان پدیده‌ای کاملاً گسسته از سنت‌های هنجاری پیشین دانست.

نوآوری این پژوهش در آن است که جنایت علیه بشریت نه‌تنها به‌عنوان یک عنوان کیفری تثبیت‌شده، بلکه به‌مثابه یک برساخت هنجاری با ریشه‌های چندلایه بررسی می‌شود؛ برساختی که در آن تاریخ، حقوق بشر و فقه به‌جای آنکه سه حوزه منفک تلقی شوند، در نسبت با یکدیگر معنا می‌یابند. بر این مبنا، مقاله می‌کوشد نشان دهد که فقه اسلامی صرفاً در مقام تأیید اخلاقی این جرم قرار نمی‌گیرد، بلکه می‌تواند در سطح مبنا، به غنای نظری جرم‌انگاری رفتارهای گسترده ضد انسانی یاری رساند و زمینه گفت‌وگوی مؤثر میان سنت حقوقی اسلامی و نظام کیفری بین‌المللی را فراهم سازد.

۲. مواد و روش‌ها

پژوهش حاضر یک مطالعه توصیفی تحلیل است. از روش کتابخانه‌ای به‌منظور جمع‌آوری داده‌ها و مطالب در این تحقیق استفاده شده است.

۳. ملاحظات اخلاقی

در مراحل مختلف نگارش این مقاله، ضمن رعایت اصالت متون، صداقت و امانت‌داری رعایت شده است.

دیگر رفتارهای غیرانسانی است، مشروط بر آنکه این اعمال در چارچوب حمله‌ای گسترده یا سازمان‌یافته علیه جمعیت غیرنظامی و با آگاهی از آن حمله صورت پذیرد. از این منظر، جنایت علیه بشریت نه یک رفتار منفرد و اتفاقی، بلکه بخشی از یک الگوی کلان تعرض به انسان است؛ الگویی که در آن، فرد قربانی تنها به اعتبار تعلق به یک جمعیت هدف، در معرض خشونت قرار می‌گیرد و همین ویژگی، این جرم را از جرائم عادی و حتی از بسیاری از نقض‌های شدید حقوقی متمایز می‌سازد (رابینسون، ۲۰۲۰، ۴۱۲).

تمایز جنایت علیه بشریت با نسل‌کشی، جنایت جنگی و جنایت تجاوز، در فهم ماهیت مستقل آن اهمیت بنیادین دارد. نسل‌کشی بر قصد نابودی کلی یا جزئی یک گروه ملی، قومی، نژادی یا دینی استوار است؛ بنابراین آنچه در آن نقش تعیین‌کننده دارد، قصد خاص برای نابودی یک گروه معین است، حال آنکه در جنایت علیه بشریت وجود چنین قصد خاصی ضرورت ندارد و کافی است اعمال مجرمانه در چارچوب حمله گسترده یا سازمان‌یافته علیه جمعیت غیرنظامی ارتکاب یابد. به بیان دیگر، در نسل‌کشی، هویت گروهی قربانیان محور اصلی است، اما در جنایت علیه بشریت، ساختار حمله و ماهیت ضد انسانی آن نقش محوری دارد. جنایت جنگی نیز گرچه ممکن است از نظر شدت و آثار انسانی با جنایت علیه بشریت هم‌پوشانی داشته باشد، وابسته به وجود مخاصمه مسلحانه است و نقض قواعد حاکم بر جنگ را مفروض می‌گیرد؛ درحالی‌که جنایت علیه بشریت می‌تواند هم در زمان جنگ و هم در زمان صلح تحقق یابد و وابستگی مفهومی به

مخاصمه مسلحانه ندارد. همچنین جنایت تجاوز متوجه استفاده غیرقانونی از زور در سطح روابط میان دولت‌هاست و کانون آن تعرض به نظم بین‌المللی و حاکمیت سیاسی است، نه لزوماً حمله مستقیم و نظام‌مند به جمعیت غیرنظامی؛ از همین رو، هرچند آثار تجاوز ممکن است به جنایت علیه بشریت بینجامد، این دو از حیث موضوع، عنصر زمینه‌ای و منطق جرم‌انگاری یکسان نیستند (مودوکوتی، ۲۰۲۴، ۱۶۸).

ارکان اصلی جنایت علیه بشریت را می‌توان در سه سطح به‌هم‌پیوسته تحلیل کرد: عنصر مادی، عنصر معنوی و عنصر زمینه‌ای. عنصر مادی ناظر به تحقق یکی از رفتارهای مشخص ضد انسانی است؛ اما اهمیت این عنصر تنها در نوع رفتار نیست، بلکه در جای گرفتن آن در متن یک حمله کلان علیه جمعیت غیرنظامی است. بنابراین، قتل یا شکنجه به‌خودی‌خود لزوماً جنایت علیه بشریت محسوب نمی‌شود، بلکه زمانی چنین وصفی می‌یابد که جزئی از سیاست، طرح یا الگوی رفتاری گسترده یا سازمان‌یافته باشد. عنصر معنوی نیز صرف اراده انجام فعل را در برنمی‌گیرد، بلکه آگاهی مرتکب از این واقعیت را می‌طلبد که رفتار او بخشی از یک حمله فراگیر یا سازمان‌یافته علیه غیرنظامیان است. در نتیجه، رابطه ذهنی مرتکب با زمینه ارتکاب، نقشی اساسی در بین‌المللی شدن وصف جرم دارد؛ زیرا همین آگاهی است که عمل فردی را به سطح تعرض به بشریت ارتقا می‌دهد (گری، ۲۰۲۴، ۳۷).

شرط «حمله گسترده یا سازمان‌یافته علیه جمعیت غیرنظامی» هسته مفهومی این جرم را تشکیل می‌دهد. گسترده بودن بر وسعت کمی حمله، شمار

هسته‌ای، بخشی از بنیادهای آمره نظم بین‌المللی تلقی شود و با اندیشه مسئولیت‌پذیری، جبران خسارت قربانیان و مقابله با بی‌کیفرمانی پیوند یابد (موسی، ۲۰۲۳، ۹۱). در نتیجه، جنایت علیه بشریت را باید نه صرفاً یک عنوان فنی در حقوق کیفری، بلکه ابزار هنجاری صیانت از انسان در برابر سازمان‌یافته‌ترین اشکال ستم دانست.

۵-۲. تبارشناسی تاریخی جنایت علیه بشریت در حقوق بین‌الملل

تبارشناسی تاریخی جنایت علیه بشریت نشان می‌دهد که این مفهوم از آغاز به صورت یک جرم فنی و دقیق در حقوق بین‌الملل وجود نداشت، بلکه در واکنش به وضعیتی پدیدار شد که در آن، شدت و گستره خشونت علیه انسان، چارچوب‌های سنتی مسئولیت را ناکافی ساخته بود. ریشه‌های اولیه این اندیشه را باید در حساسیت تدریجی جامعه بین‌المللی نسبت به نقض‌های فاحش انسان‌دوستانه جست‌وجو کرد؛ نقض‌هایی که هرچند در آغاز بیشتر در قالب محکومیت‌های اخلاقی، سیاسی و دیپلماتیک مطرح می‌شدند، به تدریج این تصور را تقویت کردند که برخی رفتارها به سبب حمله به بنیان‌های حیات انسانی، صرفاً مسئله داخلی دولت‌ها نیستند. در این مرحله، هنوز زبان حقوقی منسجم برای تعریف جرم شکل نگرفته بود، اما بذر این ایده کاشته شد که تعرض نظام‌مند به انسان، فراتر از لطمه به قربانیان مستقیم، تعرض به نظم عمومی بشریت نیز هست (رینگایرت، ۲۰۱۸، ۲۲۹).

جنگ جهانی اول در این فرایند نقش بیدارکننده داشت، زیرا ابعاد ویرانگر خشونت سازمان‌یافته نشان داد که حقوق جنگ به‌تنهایی پاسخ‌گوی همه

قربانیان یا دامنه جغرافیایی و انسانی آن دلالت دارد، درحالی که سازمان‌یافته بودن ناظر به وجود الگوی منظم، برنامه‌ریزی، هماهنگی یا هدایت ساختاری در ارتکاب اعمال است. تحقق یکی از این دو وصف برای شکل‌گیری زمینه جرم کفایت می‌کند و جمع میان هر دو، هرچند بر شدت و وضوح وصف بین‌المللی جرم می‌افزاید، شرط ضروری نیست. همچنین مقصود از جمعیت غیرنظامی، مردمی هستند که در مقام هدف حمله قرار گرفته‌اند، نه آنکه لزوماً تک‌تک افراد آنان فاقد هرگونه پیوند با ساختار قدرت باشند. آنچه اهمیت دارد، ماهیت غیرنظامی جمعیت به‌عنوان موضوع اصلی حمله است. بدین ترتیب، معیار اساسی در این جرم، تعرض تصادفی به افراد نیست، بلکه جهت‌گیری آگاهانه و ساختارمند علیه بدنه انسانی جامعه است؛ امری که آن را به یکی از مهم‌ترین ابزارهای حمایت از کرامت انسانی در سطح بین‌المللی تبدیل کرده است (بیر، ۲۰۲۵، ۲۵۴).

جایگاه جنایت علیه بشریت در نظام کیفری بین‌المللی از آن‌رو برجسته است که این جرم در نقطه تلاقی حقوق بشر، حقوق کیفری بین‌المللی و وجدان عمومی بشریت قرار دارد. از یک‌سو، این عنوان کیفری بیانگر آن است که برخی رفتارها چنان شدید و سازمان‌یافته‌اند که دیگر نمی‌توان آنها را صرفاً در قلمرو داخلی دولت‌ها محصور کرد. از سوی دیگر، جرم‌انگاری آن نشانه پذیرش این اصل است که کرامت انسان دارای ارزشی فرا دولتی است و نقض گسترده آن مستوجب پاسخ کیفری در سطح بین‌المللی است. همین ویژگی سبب شده است که جنایت علیه بشریت در کنار دیگر جرائم

خشونت‌های ضد انسانی شود؛ بنابراین، نورنبرگ و توکیو نه نقطه پایان، بلکه نقطه آغاز صورت‌بندی کیفری این جرم به شمار می‌آیند (راینیش، ۲۰۱۵، ۲۳۳).

تحول مفهوم در اسناد بعدی، نشان‌دهنده حرکت تدریجی آن به‌سوی استقلال هنجاری و دقت مفهومی بیشتر بود. در این مسیر، جنایت علیه بشریت رفته‌رفته از وابستگی کامل به مخاصمه مسلحانه فاصله گرفت و به‌عنوان عنوانی مستقل با ارکان ویژه خود شناخته شد. این تحول بازتاب این فهم بود که حمله گسترده به غیرنظامیان ممکن است نه فقط در بستر جنگ، بلکه در شرایط صلح نیز رخ دهد و از همین رو، ملاک اصلی باید ماهیت ساختاری حمله به انسان باشد، نه صرف وجود مخاصمه. در نتیجه، مفهوم مزبور از یک عنوان تا حدی واکنشی و استثنایی، به یک هنجار نسبتاً پایدار در حقوق بین‌الملل کیفری تبدیل شد (رینگایرت و اسپایکرز، ۲۰۱۹، ۵۴۲).

دادگاه‌های کیفری مربوط به یوگسلاوی و رواندا در تکامل این جرم نقشی تعیین‌کننده داشتند، زیرا بسیاری از ابهام‌های نظری آن را در پرتو تفسیر قضایی روشن‌تر کردند. در این مرحله، عناصر زمینه‌ای جرم، نسبت آن با جمعیت غیرنظامی، حدود آگاهی مرتکب و نقش مشارکت در طرح‌های جنایت‌کارانه با دقت بیشتری تحلیل شد. اهمیت این دادگاه‌ها تنها در صدور احکام نبود، بلکه در این بود که جنایت علیه بشریت را از حالت یک مفهوم کلی خارج کرده و به یک ساختار حقوقی قابل اعمال تبدیل کردند. همچنین روشن شد که این جرم می‌تواند از رهگذر اشکال متنوعی از همکاری،

اشکال بزهکاری گسترده نیست. با این‌حال، این دوره بیش از آنکه به تثبیت یک جرم مستقل بینجامد، در حکم دوره انباشت تجربه و آشکار شدن خلأهای هنجاری بود. جنگ جهانی دوم این روند را به نقطه عطف رساند، زیرا دیگر مسئله صرف نقض قواعد جنگ یا مسئولیت دولت‌ها نبود، بلکه با الگوهای از کشتار، نابودسازی، تبعید و آزار روبه‌رو بود که انسان را به شیوه‌ای ساختاری هدف قرار می‌داد. از این‌رو، مفهوم جنایت علیه بشریت در پاسخ به این نیاز شکل گرفت که حقوق بین‌الملل بتواند رفتارهایی را وصف کند که از حیث شدت، سازمان‌یافتگی و جهت‌گیری ضد انسانی، در قالب‌های پیشین نمی‌گنجیدند. بدین ترتیب، این مفهوم از دل تجربه تاریخی خشونت فراگیر سر برآورد، نه از یک تأمل صرفاً انتزاعی (پرسکات، ۲۰۱۸، ۴۸۶).

اهمیت دادگاه‌های نورنبرگ و توکیو در این است که برای نخستین بار، این مفهوم را از سطح اعتراض اخلاقی و سیاسی به سطح پاسخ کیفری ارتقا دادند. در این مرحله، جنایت علیه بشریت هنوز کاملاً از قیود زمانی، زمینه‌ای و مفهومی رها نشده بود و در پیوند با وضعیت جنگی و سایر جرائم بین‌المللی فهم می‌شد، اما همین انتقال از محکومیت به تعقیب، گامی بنیادین در تاریخ این جرم بود. اهمیت اصلی این محاکم در آن بود که اصل پاسخ‌گویی کیفری فردی را در قبال اعمالی تثبیت کردند که پیش‌تر غالباً در سایه حاکمیت دولت پنهان می‌ماند. از اینجا به بعد، این اندیشه قوت گرفت که مقام رسمی، ساختار حکومتی یا پوشش سیاسی نمی‌تواند مانع انتساب مسئولیت به عاملان

هدایت و مشارکت در سیاست‌های خشونت‌بار تحقق یابد و مسئولیت تنها به مباشر مادی محدود نمی‌شود (شارف، ۲۰۱۹، ۱۷).

تثبیت این روند در اساسنامه رم دیوان کیفری بین‌المللی به اوج رسید، زیرا در این مرحله، جنایت علیه بشریت به صورت منسجم‌تر تعریف شد و عناصر آن در قالبی نسبتاً جامع جای گرفت. اهمیت این تثبیت در آن است که مفهوم مزبور از پراکندگی روبه‌ای و تاریخی فاصله گرفت و در چارچوب یک سند بنیانی، به عنوان یکی از شدیدترین جرائم بین‌المللی استقرار یافت. نتیجه این سیر آن بود که جنایت علیه بشریت از یک تعبیر اخلاقی و سیاسی درباره اعمال تکان‌دهنده، به جرمی مستقل با مبنای هنجاری، عناصر مشخص و قابلیت تعقیب کیفری تبدیل شد. بنابراین، تبار تاریخی این جرم بیانگر یک گذار چندمرحله‌ای است: گذار از احساس بی‌عدالتی نسبت به فجایع انسانی، به شناسایی هنجاری قبح آنها و سپس به تدوین سازوکار کیفری برای مقابله با بی‌کیفرمانی. از همین رو، جنایت علیه بشریت را باید محصول پیوند تجربه تاریخی، تحول هنجاری و نهادسازی حقوقی دانست؛ پیوندی که در آن، وجدان بشری به تدریج به زبان الزام‌آور حقوقی ترجمه شده است.

۳-۵. مبانی حقوق بین‌الملل بشری در جرم‌انگاری جنایت علیه بشریت

مبانی حقوق بین‌الملل بشری در جرم‌انگاری جنایت علیه بشریت بر این پیش‌فرض استوار است که انسان، صرف‌نظر از تابعیت، نژاد، مذهب، جنسیت یا وابستگی سیاسی، دارای منزلتی ذاتی است که تعرض سازمان‌یافته به آن، نه فقط نقض یک حق

فردی، بلکه خدشه به وجدان حقوقی جامعه بین‌المللی به شمار می‌آید. در این چارچوب، کرامت انسانی صرفاً یک ارزش اخلاقی انتزاعی نیست، بلکه مبنای هنجاری مجموعه‌ای از حقوق بنیادین است که بر پایه آنها می‌توان برخی رفتارها را چنان شدید و غیرقابل تحمل دانست که مستوجب پاسخ کیفری در سطح بین‌المللی باشند. جرم‌انگاری جنایت علیه بشریت دقیقاً در همین نقطه معنا پیدا می‌کند؛ زیرا هرگاه تعرض به انسان از سطح رفتارهای منفرد عبور کرده و به شکل حمله‌ای گسترده یا سازمان‌یافته علیه جمعیت غیرنظامی درآید، موضوع دیگر تنها نقض مقررات داخلی یا حتی تخلف از برخی تعهدات بین‌المللی نیست، بلکه انکار عملی کرامت انسان به عنوان بنیاد نظم حقوق بشری است (بیرانوند، ۱۴۰۲، ۸۸).

اصل منع تبعیض نیز یکی از پایه‌های اساسی این جرم‌انگاری به شمار می‌رود، زیرا بسیاری از جلوه‌های جنایت علیه بشریت در بستری شکل می‌گیرند که در آن، بخشی از انسان‌ها به سبب هویت، تعلق اجتماعی یا ویژگی‌های انتسابی، از دایره حمایت برابر خارج می‌شوند. هنگامی که نظام سیاسی یا ساختار قدرت، گروهی از افراد را کم‌ارزش‌تر از دیگران تلقی کرده و زمینه محروم‌سازی، آزار، تبعید، حذف یا نابودی آنان را فراهم می‌کند، تبعیض از حالت یک بی‌عدالتی ساده خارج شده و به سازوکار تولید خشونت ساختاری تبدیل می‌شود. از این رو، منع تبعیض در حقوق بین‌الملل بشری فقط متضمن برابری صوری نیست، بلکه کارکردی پیشگیرانه در برابر فرآیندی دارد که می‌تواند به جنایت علیه بشریت بینجامد. در واقع،

هر جا انسان بودن قربانیان تحت‌الشعاع برچسب‌های هویتی قرار گیرد، امکان گذار از نقض حق به ارتکاب جنایت ضد انسانی افزایش می‌یابد (شریفی طرازکوهی و همکاران، ۱۳۹۹، ۷۹).

حق حیات، آزادی و امنیت شخصی نیز در همین منظومه، جایگاهی مرکزی دارد. جنایت علیه بشریت غالباً با تعرض شدید و سازمان‌یافته به این حقوق تحقق می‌یابد؛ قتل‌های گسترده، بازداشت‌های خودسرانه، ناپدیدسازی اجباری، کوچ اجباری و ایجاد وضعیت‌های هراس‌آفرین، همگی نشانه آن هستند که تعرض به انسان از سطح نقض موردی عبور کرده و به سیاست یا الگوی مسلط تبدیل شده است. اهمیت این حقوق در آن است که بدون تضمین آنها، سایر حقوق و آزادی‌ها نیز عملاً بی‌معنا می‌شوند. به همین دلیل، حقوق بین‌الملل بشری در مواجهه با تعرض‌های گسترده به حیات و امنیت اشخاص، صرفاً به اعلام حق بسنده نمی‌کند، بلکه زمینه‌های اجباری لازم را برای تبدیل این نقض‌ها به موضوع مسئولیت شدید بین‌المللی فراهم می‌سازد. در این نگاه، جنایت علیه بشریت محصول صرف شدت خشونت نیست، بلکه نتیجه حمله به آن دسته از حقوقی است که شرط اولیه برخورداری انسان از شخصیت حقوقی و زیست شایسته‌اند (بیرانوند، ۱۴۰۲، ۱۱۲).

منع شکنجه و رفتار غیرانسانی یا تحقیرآمیز نیز یکی از روشن‌ترین پیوندگاه‌های حقوق بین‌الملل بشری با حقوق کیفری بین‌المللی است. شکنجه در این چارچوب تنها یک رفتار ممنوع نیست، بلکه نشانه فروکاستن انسان به ابزار ارباب، سرکوب یا انهدام شخصیت است. هرگاه چنین رفتاری در

سطحی گسترده یا سازمان‌یافته اعمال شود، وصف آن از تخلف یا حتی جرم عادی فراتر رفته و به جنایت علیه بشریت نزدیک می‌شود. اهمیت این ممنوعیت در آن است که هیچ مصلحت سیاسی، امنیتی یا حکومتی نمی‌تواند آن را توجیه کند و همین خصلت، آن را به یکی از بنیان‌های استوار جرم‌انگاری بین‌المللی بدل ساخته است. در نتیجه، ممنوعیت شکنجه نه فقط حافظ تمامیت جسمانی و روانی انسان، بلکه مرز هنجاری میان اقتدار مشروع و خشونت ضد انسانی را نیز ترسیم می‌کند (سلیمی و همکاران، ۱۳۹۹، ۹).

در کنار این مبانی، نسبت میان مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها و مسئولیت کیفری فردی اهمیت ویژه‌ای دارد. حقوق بین‌الملل بشری نخست بر تعهد دولت‌ها به احترام، حمایت و تضمین حقوق بنیادین انسان تأکید می‌گذارد؛ اما تجربه تاریخی نشان داده است که در بسیاری از موارد، خود ساختارهای حکومتی یا کنشگران وابسته به آنها در ارتکاب خشونت‌های گسترده نقش دارند. از این‌رو، صرف انتساب مسئولیت به دولت کافی نیست و باید امکان انتساب مسئولیت کیفری به اشخاصی که تصمیم می‌گیرند، فرمان می‌دهند یا اجرا می‌کنند نیز فراهم شود. بنابراین، حقوق بشر و حقوق کیفری بین‌الملل در تقابل با یکدیگر قرار ندارند، بلکه اولی مبنای ارزشی و هنجاری حمایت از انسان را فراهم می‌آورد و دومی سازوکار پاسخ‌گویی در برابر شدیدترین نقض‌های آن را صورت‌بندی می‌کند. جنایت علیه بشریت دقیقاً در محل تلاقی این دو قرار دارد: از یک‌سو، بر ارزش‌های بنیادین حقوق بشری تکیه

دارد و از سوی دیگر، آنها را از سطح اعلام حق به سطح ضمانت اجرای کیفری ارتقا می‌دهد.

۴-۵. مبانی فقهی جنایت علیه بشریت

مبانی فقهی جنایت علیه بشریت را نمی‌توان صرفاً در قالب چند حکم پراکنده جزایی جست‌وجو کرد، بلکه باید آن را در شبکه‌ای از قواعد عام و اصول بنیادین فقه اسلامی تحلیل نمود که از کرامت انسان، حرمت جان، منع ستم و لزوم جلوگیری از فساد اجتماعی پشتیبانی می‌کنند. در این چارچوب، کرامت ذاتی انسان نقطه آغاز است، زیرا انسان در منطق فقه اسلامی موجودی برخوردار از منزلت اعطایی و غیرقابل اهانت است و همین منزلت، مبنای تحدید قدرت، تنظیم روابط اجتماعی و تعیین حدود رفتار با دیگران قرار می‌گیرد. بنابراین، تحقیر سازمان‌یافته، حذف منزلت اشخاص، تبعیض ساختاری و تبدیل انسان به ابزار ارعاب یا انهدام، با بنیان کرامت ناسازگار است و از همین رهگذر می‌توان برای نفی رفتارهای گسترده ضد انسانی، پشتوانه‌ای استوار در فقه به دست آورد. آیه کرامت نیز بر همین منزلت پیشینی دلالت دارد و نشان می‌دهد که اصل احترام به انسان، وابسته به موقعیت سیاسی، قومی یا اجتماعی او نیست، بلکه از حیث انسان بودن برای او ثابت است (طباطبائی، ۱۳۹۳ق، ۱۵۵؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ۱۹۶).

در امتداد این مبنا، حرمت نفس محترمه جایگاهی اساسی دارد، زیرا تعرض ناروا به جان انسان نه فقط تخلف از یک قاعده فردی، بلکه اخلاف در نظم عادلانه حیات انسانی است. هرگاه این تعرض از سطح فعل موردی عبور کند و در مقیاس گسترده و سازمان‌یافته علیه گروهی از انسان‌ها اعمال شود،

منطق فقهی حرمت قتل و لزوم صیانت از جان، ظرفیت آن را پیدا می‌کند که مبنای نکوهش شدید و حتی جرم‌انگاری چنین اعمالی قرار گیرد. قاعده لاضرر و لاضرار نیز این منظومه را تکمیل می‌کند، زیرا مفاد آن محدود به رفع زیان در مناسبات خصوصی نیست، بلکه هر وضعیتی را که در آن انسان یا جامعه انسانی در معرض زیان‌بارسازی عمدی، تحمیلی و غیرموجه قرار گیرد، از دایره مشروعیت بیرون می‌برد (محقق داماد، ۱۴۰۶ق، ۱۳۱؛ حر عاملی، ۱۴۲۳ق، ۲۲۴؛ الحسّون، ۱۴۲۳ق، ۱۲۰؛ آخوند خراسانی، ۱۴۳۷ق، ۱۹۴).

بر این اساس، کوچ اجباری، شکنجه، حبس‌های ناروای جمعی، محروم‌سازی‌های هدفمند و سیاست‌های ویرانگر نسبت به جمعیت غیرنظامی را می‌توان در پرتو همین قاعده، مصداق اعلاّی اضرار ناروا دانست؛ به‌ویژه آنجا که ضرر نه استثنایی و فردی، بلکه ساختاری و فراگیر شود. همچنین قاعده نفی سبیل، اگرچه در ظاهر ناظر به نفی سلطه است، در تحلیل عمیق‌تر از هر سازوکار نامشروعی که به استیلا، استضعاف و چیرگی ظالمانه بر انسان‌ها بینجامد، جلوگیری می‌کند (موسوی بجنوردی، ۱۳۷۹، ۱۸۷؛ عمید زنجانی، ۱۳۹۲، ۲۴).

ز این‌رو، هر نظم سلطه‌گر که گروهی از انسان‌ها را در معرض سرکوب نظام‌مند، محروم‌سازی یا حذف قرار دهد، با روح این قاعده ناسازگار است و می‌توان از آن برای تقویت مبنای فقهی حمایت از جمعیت‌های آسیب‌پذیر بهره گرفت. افزون بر این، اصل عدالت و منع فساد فی‌الارض نشان می‌دهد که فقه اسلامی نه تنها بر ترک ظلم تأکید دارد، بلکه برپایی نظم عادلانه را غایت حیات اجتماعی می‌داند؛

نظمی که در آن، حیات انسان‌ها، امنیت عمومی و مصونیت از تعدی، ارکان ثبات جامعه‌اند. از این منظر، جنایت‌های گسترده علیه انسان‌ها را باید از شدیدترین مصادیق فساد و بی‌عدالتی دانست، زیرا هم به حقوق اشخاص لطمه می‌زنند و هم تعادل اخلاقی و اجتماعی جامعه را فرو می‌ریزند (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۴۱۶؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۶ق، ۱۰۷).

همین منطق، حرمت تعذیب، مثله و قتل غیرمجاز را نیز در برمی‌گیرد؛ یعنی رفتارهایی که در آنها بدن و جان انسان به موضوع انتقام، ارباب یا حذف بدل می‌شود و کرامت او به گونه‌ای آشکار نقض می‌گردد (حسینی شیرازی، ۱۴۰۹، ۱۹۷؛ لنکرانی، ۱۴۲۲، ۳۱۹؛ لنکرانی، ۱۴۲۱، ۵۹۴). برآیند این اصول آن است که فقه اسلامی، هرچند با زبان سنتی و در قالب مفاهیم خاص خود سخن می‌گوید، از ظرفیت قابل‌توجهی برای پشتیبانی هنجاری از حمایت جمعیت غیرنظامی و محکومیت رفتارهای گسترده ضد انسانی برخوردار است. در نتیجه، می‌توان گفت که مبنای فقهی جنایت علیه بشریت نه در تقلید از صورت‌بندی جدید حقوق بین‌الملل، بلکه در بازخوانی روشمند قواعدی نهفته است که ستم ساختاری، تعرض به جان، تحقیر انسان و اشاعه فساد را نامشروع می‌دانند و بدین‌سان امکان هم‌سخنی فقه با جرم‌انگاری این دسته از اعمال را فراهم می‌کنند.

۵-۵. تطبیق و تحلیل: نسبت مبانی فقهی با حقوق بشر در فهم جنایت علیه بشریت

تحلیل نسبت مبانی فقهی با حقوق بشر در فهم جنایت علیه بشریت نشان می‌دهد که این دو منظومه، با وجود تفاوت در زبان، ساختار و شیوه

صورت‌بندی، در سطحی عمیق بر مجموعه‌ای از ارزش‌های مشترک تکیه دارند و همین اشتراکات، امکان گفت‌وگوی هنجاری میان آنها را فراهم می‌سازد. نخستین نقطه تلاقی، حرمت جان و کرامت انسان است. جنایت علیه بشریت زمانی معنا می‌یابد که انسان نه به‌عنوان یک موجود دارای منزلت ذاتی، بلکه به‌صورت ابزاری برای حذف ارباب، تبعیض یا نابودسازی دیده شود. در حقوق بشر، کرامت انسانی بنیان حقوق بنیادین و معیار نامشروع بودن هرگونه تعرض سازمان‌یافته به انسان است؛ در فقه نیز حرمت نفس و ضرورت صیانت از انسان، از مهم‌ترین مبانی تحدید قدرت و منع تعدی به شمار می‌آید. از این‌رو، هر دو نظام در این نکته هم‌داستان‌اند که جان انسان موضوع تملک، حذف یا تحقیر نیست و هرگاه تعرض به آن در مقیاسی گسترده و سازمان‌یافته رخ دهد، مسئله از سطح تخلف عادی فراتر رفته و به ساحت نقض بنیان‌های نظم عادلانه وارد می‌شود (رابینسون، ۲۰۲۰، ۴۲۵؛ محقق داماد، ۱۳۹۸، ۶۳).

دومین نقطه اشتراک، منع ظلم و تبعیض است. جنایت علیه بشریت در بسیاری از صورت‌های خود، بر نوعی طرد ساختاری استوار است؛ یعنی گروهی از انسان‌ها به اعتبار هویت قومی، دینی، سیاسی، جنسیتی یا اجتماعی، از حوزه حمایت برابر خارج می‌شوند و همین خروج، زمینه را برای آزار، تبعید، ناپدیدسازی، شکنجه و کشتار فراهم می‌کند. حقوق بشر با تأکید بر برابری و منع تبعیض، این منطق را از بنیاد نامشروع می‌داند، زیرا هیچ تفاوت هویتی نمی‌تواند مجوز سلب حیثیت انسانی باشد. فقه نیز با منع ظلم، تعدی و رفتار خارج از عدالت، زمینه‌ای

هنجاری برای نفی چنین فرایندی فراهم می‌آورد. بنابراین، هرچند دستگاه مفهومی دو نظام یکسان نیست، اما در هر دو، طرد انسان از دایره احترام و عدالت، مقدمه ورود به قلمرو خشونت ناروا تلقی می‌شود. در نتیجه، جنایت علیه بشریت را می‌توان نقطه‌ای دانست که در آن، تبعیض از یک نابرابری صرف عبور کرده و به سازوکار تولید ستم جمعی تبدیل می‌شود (گری، ۲۰۲۴، ۳۷؛ محقق داماد، ۱۳۹۸، ۸۱).

نقطه اشتراک سوم، حمایت از انسان به صرف انسان بودن است. اهمیت این وجه در آن است که جنایت علیه بشریت دقیقاً زمانی رخ می‌دهد که انسان بودن قربانیان تحت‌الشعاع وابستگی‌های سیاسی، قومی یا ایدئولوژیک قرار می‌گیرد و آنان از موضع صاحبان حق به جایگاه اهداف مشروع خشونت تنزل داده می‌شوند. حقوق بشر در برابر این منطق، بر جهان‌شمولی حمایت تأکید می‌کند و فقه نیز در لایه‌های بنیادین خود، با تکیه بر کرامت، حرمت جان و منع اضرار، ظرفیت آن را دارد که انسان را پیش از هر عنوان عارضی، موضوع حمایت بداند. از همین رو، می‌توان گفت که هر دو نظام، در ساحت مبنايي، با تبدیل انسان به ابزار سیاست، جنگ یا سلطه ناسازگارند و این ناسازگاری، پشتوانه مهمی برای فهم ضد انسانی بودن این جرم فراهم می‌سازد (رابینسون، ۲۰۲۰، ۴۱۹).

با این همه، نقاط افتراق نیز اندک نیست. یکی از مهم‌ترین تفاوت‌ها، زبان حقوقی مدرن در برابر زبان فقهی است. حقوق بشر و حقوق کیفری بین‌الملل با مفاهیمی چون حق، مسئولیت، عنصر مادی، عنصر معنوی و پاسخ‌گویی کیفری سخن می‌گویند

و در پی ارائه تعاریف نسبتاً دقیق و قابل اعمال‌اند؛ حال آنکه فقه غالباً با زبان حکم، تکلیف، حرمت، عدالت، ظلم و فساد سامان می‌یابد. این تفاوت زبانی، صرفاً تفاوت در واژگان نیست، بلکه ناظر به تفاوت در شیوه استدلال و صورت‌بندی هنجاری است. در نتیجه، پیوند دادن این دو نظام نیازمند ترجمه مفهومی و بازخوانی روشمند است؛ زیرا نمی‌توان مفاهیم جدید کیفری را بی‌واسطه بر ساختار سنتی فقه تحمیل کرد، همان‌گونه که نمی‌توان ظرفیت‌های فقه را به دلیل تفاوت در زبان، نادیده گرفت (ذاکریان و آقاعلیخانی، ۱۳۹۱، ۲۲۶).

تفاوت دیگر به فردمحوری در حقوق کیفری بین‌الملل و غلبه مبانی تکلیف‌محور در فقه بازمی‌گردد. در حقوق کیفری بین‌الملل، کانون توجه بر مسئولیت کیفری فردی است؛ یعنی شخصی که فرمان داده، طراحی کرده، مشارکت نموده یا مباشرت داشته، موضوع تعقیب و مجازات قرار می‌گیرد. این رویکرد برای مقابله با بی‌کیفرمانی ضروری است و مانع آن می‌شود که جنایت‌های گسترده در پسِ ساختار دولت یا سازمان پنهان بمانند. در مقابل، فقه بیش از آنکه با الگوی نوین مسئولیت کیفری بین‌المللی تنظیم شده باشد، بر منظومه‌ای از تکالیف، محرمات و الزامات اخلاقی-حقوقی تکیه دارد. البته این امر به معنای ناتوانی فقه در انتساب مسئولیت نیست، بلکه نشان می‌دهد که مسیر استنباط در آن از رهگذر منع ظلم، حرمت اضرار و لزوم جلوگیری از فساد می‌گذرد، نه لزوماً از همان قالب‌های فنی شناخته‌شده در حقوق کیفری بین‌الملل (شارف، ۲۰۱۹، ۱۶۷؛ رابینسون، ۲۰۲۰، ۴۱۲).

تمایز صوری با نسل‌کشی یا جنایت جنگی خلاصه نمی‌شود، بلکه در این نکته نهفته است که چه زمانی مجموعه‌ای از اعمال خشونت‌بار، از سطح نقض‌های شدید اما پراکنده عبور کرده و به حمله‌ای نظام‌مند علیه جمعیت غیرنظامی تبدیل می‌شود. ابهام در گستره مفاهیمی چون «حمله»، «جمعیت غیرنظامی» و «سازمان‌یافتگی» سبب می‌شود که قلمرو جرم در عمل تابع تفسیرهای قضایی و سیاسی متفاوت گردد و این امر، پیش‌بینی‌پذیری حقوقی را کاهش می‌دهد. در نتیجه، هرچند انعطاف تفسیری برای پاسخ به اشکال نوپدید خشونت سودمند است، افراط در آن می‌تواند به بی‌ثباتی مفهومی و تردید در مرزهای جرم بینجامد (ضیایی بیگدلی، ۱۴۰۱، ۲۷).

چالش دوم، سیاسی‌شدن تعقیب جنایت علیه بشریت است. این جرم به دلیل آنکه معمولاً در بستر اقتدار سیاسی، منازعه داخلی، سرکوب ساختاری یا خشونت سازمان‌یافته دولتی و شبه‌دولتی رخ می‌دهد، ناگزیر با ملاحظات قدرت پیوند می‌خورد. در چنین وضعی، تصمیم برای تعقیب یا عدم تعقیب، تنها یک اقدام فنی یا قضایی باقی نمی‌ماند، بلکه در معرض موازنه‌های سیاسی داخلی و بین‌المللی قرار می‌گیرد. گزینشی‌شدن واکنش کیفری، یکی از مهم‌ترین پیامدهای این وضعیت است؛ به این معنا که برخی موارد به سرعت در دستور رسیدگی قرار می‌گیرند، درحالی‌که موارد مشابه یا حتی شدیدتر، به علت فقدان اراده سیاسی یا حمایت قدرت‌های مؤثر، بی‌پاسخ می‌مانند. این گزینشگری، نه تنها اعتماد به عدالت کیفری بین‌المللی را تضعیف می‌کند، بلکه از اعتبار اخلاقی

با وجود این افتراق‌ها، امکان هم‌افزایی میان دو نظام کاملاً قابل دفاع است. حقوق بشر و حقوق کیفری بین‌الملل می‌توانند چارچوب مفهومی، نهادی و ضمانت‌اجرایی لازم برای شناسایی و تعقیب جنایت علیه بشریت را فراهم آورند و فقه اسلامی نیز می‌تواند لایه‌ای از مشروعیت اخلاقی، فرهنگی و هنجاری بر این ممنوعیت بیفزاید. این هم‌افزایی به‌ویژه در جوامعی اهمیت دارد که پذیرش قواعد بین‌المللی، هنگامی استحکام بیشتری می‌یابد که با ذخیره‌های درونی و منابع بومی هنجارساز پیوند بخورد. از این منظر، فقه اسلامی نه رقیب حقوق بشر، بلکه می‌تواند پشتیبان هنجاری آن در محکومیت شدید رفتارهای گسترده ضد انسانی باشد. بنابراین، نسبت این دو منظومه را باید نه بر مدار تعارض ذاتی، بلکه بر پایه تکامل متقابل فهم کرد؛ یکی با زبان حق و مسئولیت، و دیگری با زبان حرمت، عدالت و منع ستم، اما هر دو در خدمت پاسداری از انسان در برابر سازمان‌یافته‌ترین اشکال خشونت.

۵-۶. چالش‌ها و نقدها

بررسی چالش‌ها و نقدهای مربوط به جنایت علیه بشریت نشان می‌دهد که با وجود تثبیت نسبی این عنوان در حقوق کیفری بین‌المللی، هنوز ابهام‌های مفهومی و دشواری‌های اجرایی فراوانی در شناسایی، تعقیب و انطباق آن با نظام‌های هنجاری دیگر وجود دارد. نخستین چالش، ابهام در تعریف و حدود جرم است. هرچند در اسناد کیفری بین‌المللی فهرستی از رفتارهای مشمول این جرم ارائه شده، تعیین مرز دقیق میان جنایت علیه بشریت و دیگر جنایت‌های بین‌المللی همواره آسان نیست. مسئله فقط در

چهارمین چالش، انطباق مفاهیم فقهی با نظام حقوق بین‌الملل معاصر است. فقه اسلامی از ظرفیت‌های قابل توجهی برای محکومیت کشتار ناروا، ظلم، تعذیب، تعدی و فساد برخوردار است، اما این ظرفیت‌ها در قالب مفاهیم و ساختارهایی صورت‌بندی شده‌اند که لزوماً با زبان نوین حقوق کیفری بین‌المللی انطباق کامل ندارند. در حقوق بین‌الملل معاصر، جنایت علیه بشریت در چارچوب مفاهیمی چون مسئولیت کیفری فردی، سیاست حمله علیه جمعیت غیرنظامی و عناصر مادی و معنوی تعریف می‌شود، درحالی‌که فقه غالباً با منطق تکلیف، حرمت، ضمان، عدالت و منع اضرار سخن می‌گوید. از این‌رو، چالش اصلی نه در تعارض بنیادین، بلکه در ترجمه مفهومی و روش‌شناختی است. اگر این ترجمه با دقت انجام نشود، یا فقه به صورت تقلیل‌یافته به مجموعه‌ای از مشابهت‌های لفظی فروکاسته می‌شود، یا حقوق بین‌الملل بدون توجه به زمینه‌های بومی و دینی، امری صرفاً بیرونی و تحمیلی جلوه می‌کند. بنابراین، هم‌سخن‌سازی این دو نظام مستلزم بازخوانی اجتهادی و پرهیز از همانندسازی شتاب‌زده است (موسوی و دیگران، ۱۴۰۱، ۵۴).

پنجمین چالش، خلأهای اجرایی و ضعف ضمانت اجراست. اهمیت هنجاری جنایت علیه بشریت زمانی به نتیجه عملی می‌رسد که سازوکارهای کشف، تعقیب، استرداد، همکاری قضایی و حمایت از بزه‌دیدگان به اندازه کافی کارآمد باشند. با این حال، در بسیاری از موارد، فقدان همکاری دولت‌ها، ضعف نهادهای ملی، محدودیت دسترسی به متهمان، طولانی شدن فرایند دادرسی و دشواری

مفهوم جنایت علیه بشریت نیز می‌کاهد؛ زیرا جرمی که قرار است پاسدار وجدان انسانی باشد، در عمل ممکن است تابع محاسبات قدرت جلوه کند. از این‌رو، یکی از جدی‌ترین نقدها آن است که فاصله میان جهان‌شمولی هنجاری این جرم و اجرای گزینشی آن، همچنان پابرجاست (موسوی و دیگران، ۱۴۰۱، ۸۷).

سومین چالش، دشواری اثبات عنصر «گسترده یا سازمان‌یافته» است که از ارکان تمایزبخش این جرم به شمار می‌آید. اثبات این عنصر صرفاً با نشان دادن وقوع چند رفتار خشونت‌آمیز ممکن نمی‌شود، بلکه نیازمند احراز پیوند میان اعمال ارتكابی و یک الگوی عام یا سیاست هدایت‌شده است. در بسیاری از موارد، عاملان اصلی می‌کوشند نشانه‌های دستور، برنامه‌ریزی، هماهنگی یا سیاست پنهان را از میان ببرند و جنایت را به صورت رخداد‌های منفرد و نامرتبط جلوه دهند. افزون بر این، در وضعیت‌های بحرانی، دسترسی به اسناد، شهود، ساختار فرماندهی و شواهد میدانی دشوار است و همین امر، اثبات سازمان‌یافتگی یا گستردگی را پیچیده‌تر می‌سازد. از نظر تحلیلی نیز همواره این پرسش باقی است که معیار گستردگی دقیقاً چیست: تعداد قربانیان، وسعت جغرافیایی، استمرار زمانی یا شدت اثرگذاری؟ همچنین سازمان‌یافتگی تا چه حد نیازمند ساختار رسمی است و آیا شبکه‌های غیررسمی خشونت نیز مشمول آن می‌شوند؟ این ابهام‌ها، هم در مرحله تفسیر و هم در مرحله اثبات، زمینه‌ساز اختلاف و نقد شده‌اند (لطفی و دیگران، ۱۳۹۰، ۶۳).

اجرای آراء، کارآمدی پاسخ کیفری را کاهش می‌دهد. این مشکل زمانی شدیدتر می‌شود که عاملان جنایت همچنان در ساختار قدرت حضور دارند یا از حمایت سیاسی و امنیتی برخوردارند. در چنین شرایطی، فاصله میان شناسایی هنجاری جرم و تحقق عدالت عملی، آشکار می‌گردد. برآیند این چالش‌ها آن است که جنایت علیه بشریت، اگرچه از حیث اخلاقی و حقوقی یکی از شدیدترین اشکال تعرض به انسان است، در مقام اجرا همچنان با محدودیت‌هایی روبه‌روست که بدون تقویت تفسیر منسجم، اراده سیاسی بی‌طرفانه، سازوکارهای اثباتی مؤثر و پیوند سنجیده با ظرفیت‌های فقهی، برطرف نخواهد شد.

۶. نتیجه

بررسی تبارشناسانه جنایت علیه بشریت نشان داد که این عنوان کیفری را نمی‌توان صرفاً محصول اراده مقطعی دولت‌ها یا واکنشی محدود به برخی فجایع تاریخی دانست، بلکه باید آن را نتیجه دگرگونی عمیق در منطق حقوق بین‌الملل تلقی کرد؛ دگرگونی‌ای که در آن محور حمایت از دولت به انسان انتقال یافته و تعرض گسترده و سازمان‌یافته به جمعیت غیرنظامی به‌مثابه لطمه به وجدان جمعی بشریت فهم شده است. یافته‌های پژوهش آشکار ساخت که شکل‌گیری این جرم از رهگذر یک روند تدریجی صورت پذیرفته است: نخست، تجربه‌های تاریخی کشتار، تبعید، برده‌سازی، شکنجه و سرکوب نظام‌مند، نابسندگی الگوهای سنتی مسئولیت را نمایان ساخت؛ دوم، تحولات پس از جنگ‌های بزرگ، بستر شناسایی رفتارهای ضد انسانی به‌عنوان جنایتی فراتر از

مرزهای داخلی را فراهم کرد؛ و سوم، توسعه نهادهای کیفری بین‌المللی موجب شد این مفهوم از سطح محکومیت اخلاقی و سیاسی به یک عنوان حقوقی نسبتاً منسجم با ارکان مشخص ارتقا یابد.

یافته‌های بخش نظری نیز نشان داد که جنایت علیه بشریت تنها با فهرست کردن رفتارهای مجرمانه قابل فهم نیست، بلکه ماهیت آن در پیوند میان عنصر مادی، عنصر معنوی و زمینه ارتکاب نهفته است. آنچه این جرم را از دیگر جنایات بین‌المللی متمایز می‌سازد، وقوع اعمالی چون قتل، نابودی، تبعید، زندان، شکنجه یا آزار در چارچوب حمله‌ای گسترده یا سازمان‌یافته علیه جمعیت غیرنظامی است. از این‌رو، ویژگی اصلی این جرم نه صرف شدت خشونت، بلکه سازمان‌یافتگی، تکرارپذیری، هدفمندی و جهت‌گیری آن علیه انسان به اعتبار انسان بودن اوست. همین امر نشان می‌دهد که جنایت علیه بشریت در بنیان خود با نفی بی‌ارزش‌سازی انسان و مقابله با ساختارهای ظلم پیوند دارد.

در پاسخ به پرسش اصلی پژوهش باید گفت که جنایت علیه بشریت در حقوق بین‌الملل از طریق یک سیر تاریخی شکل گرفته که در آن تجربه فاجعه، تحول هنجاری و نهادسازی کیفری به یکدیگر پیوسته‌اند. این جرم ابتدا در مقام واکنشی به رفتارهای تکان‌دهنده ضد انسانی مطرح شد، سپس در فرآیند تدوین قواعد و رویه‌های قضایی، عناصر و حدود آن روشن‌تر گردید و سرانجام به‌عنوان جرمی مستقل در نظام کیفری بین‌المللی تثبیت شد. با این همه، نسبت آن با مبانی فقهی و حقوق بشری نسبتی تبعی و بیرونی نیست، بلکه

منظر، تبارشناسی این جرم صرفاً بازخوانی گذشته نیست، بلکه راهی برای تقویت مشروعیت هنجاری آن در زمان حال و فراهم ساختن زمینه‌ای نظری برای حمایت مؤثرتر از انسان در برابر شدیدترین اشکال سلطه، تحقیر و نابودی است.

۷. سهم نویسندگان

نگارش متن توسط نویسندگان و نظارت علمی و اصلاحات نهایی توسط نویسنده مسئول صورت گرفت.

۸. تضاد منافع

در این پژوهش هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

منابع

الف. منبع فارسی

- آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسین، کفایه الأصول، جلد دوم، قم، مؤسسه آل البيت (علیهم السلام) لإحياء التراث، ۱۴۳۷ق.

- الحسون، محمد، قراءة فی رسالة التنزیه، حی، سعیدی جبر، ۱۴۲۳ق.

- بیرانوند، فرید، رویه محاکم ملی در مواجهه با حقوق نرم بین‌المللی با تأکید بر حقوق بشردوستانه، تهران، فرهنگ‌شناسی، ۱۴۰۲.

- حر عاملی، محمد بن حسن، الفوائد الطوسیة، قم، المطبعة العلمية، ۱۴۲۳ق.

- ذاکریان، مهدی و آقاعلیخانی، مهدی، «بررسی دادگاه بین‌المللی کیفری یوگسلاوی سابق؛ فعالیت‌ها و دستاوردها»، فصلنامه سیاست خارجی، دوره بیست‌وششم، شماره اول، ۱۳۹۱.

پیوندی درونی و مبنایی است. در حوزه حقوق بشر، اصولی چون کرامت انسانی، برابری، منع تبعیض، حق حیات، مصونیت از شکنجه و حق امنیت شخصی، شالوده ارزشی جرم‌انگاری این رفتارها را تشکیل می‌دهند. در حوزه فقه نیز حرمت نفس محترمه، منع ظلم و عدوان، قاعده لاضرر، الزام به عدالت، ممنوعیت تعذیب و حرمت افساد، ظرفیت آن را دارند که از حیث هنجاری، قبح و منع رفتارهای گسترده ضد انسانی را پشتیبانی کنند.

بر این اساس، ادعای اصلی مقاله تأیید می‌شود که هرچند صورت‌بندی حقوقی جنایت علیه بشریت پدیده‌ای جدید در حقوق بین‌الملل است، بنیادهای ارزشی آن جدید نیست. حقوق بشر این بنیادها را در زبان حقوقی نوین و جهان‌شمول بازنمایی کرده و فقه اسلامی نیز در قالب قواعد الزام‌آور اخلاقی و حقوقی، از کرامت انسان، حرمت جان و ضرورت دفع ظلم حمایت کرده است. بنابراین، میان این دو حوزه نه رابطه تقابل، بلکه امکان گفت‌وگو، تکمیل و هم‌افزایی برقرار است. البته این هم‌افزایی به معنای یکسانی کامل مفاهیم نیست، زیرا زبان، ساختار استدلال و شیوه صورت‌بندی هنجارها در فقه و حقوق بین‌الملل متفاوت است، اما این تفاوت مانع از کشف اشتراکات بنیادین نمی‌شود.

نتیجه نهایی آن است که جنایت علیه بشریت را باید حاصل انباشت تاریخی تجربه‌های دردناک بشر و کوشش حقوقی برای مهار خشونت ساختاری دانست، اما تبیین کامل آن بدون شناسایی ریشه‌های اخلاقی و هنجاری‌اش ممکن نیست. این ریشه‌ها هم در منظومه حقوق بشری قابل ردیابی‌اند و هم در ظرفیت‌های استنباطی فقه اسلامی. از این

- لنکرانی، محمدفاضل، *تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله: الحدود*، قم، مرکز فقه الائمه الاطهار، ۱۴۲۱ق.

- لنکرانی، محمدفاضل، *تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله: القصاص*، قم، مرکز فقه الائمه الاطهار، ۱۴۲۲ق.

- محقق داماد، سید مصطفی، *قواعد فقه*، جلد اول، تهران، مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۴۰۶ق.

- محقق داماد، مصطفی، *حقوق بشردوستانه بین المللی*، تهران، سخن، ۱۳۹۸.

- مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، جلد دوازدهم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱.

- موسوی بجنوردی، محمد، *قواعد فقهیه*، جلد اول، تهران، مؤسسه چاپ و نشر عروج، ۱۳۷۹.

- موسوی، سیدفضل‌الله؛ موسوی‌فر، سیدحسین و سیدیان هاشمی، *سروش، حقوق بشر دوستانه در اسلام و حقوق بین الملل*، تهران، نشر دادگستر، ۱۴۰۱.

ب. منابع لاتین

- Beer, A, *Peremptory Norms of General International Law*. Boston, Brill, 2025.

- Grey, R, *Prosecuting Sexual and Gender-Based Crimes at the International Criminal Court: Practice, Progress and Potential*. Cambridge, Cambridge University Press, 2024.

- Mudukuti, A, *The International Criminal Court and the Use of Hard Law IN THE Quest for Accountability for Core International Crimes*. In: Bradlow, D & Hunter, D (2019). *Advocating*

- سلیمی، صادق؛ بیرانوند، فرید و جعفری، افشین، «تحوالات تاریخی تمتع متهمان به ارتکاب اعمال تروریستی از حق بر دادرسی عادلانه با تأکید بر پرونده عمر خضر در محاکم کانادا در پرتو حقوق نرم بشردوستانه». *فصلنامه تاریخ پزشکی*، شماره دوازدهم، ۱۳۹۹.

- سیدمحمد، حسینی شیرازی، *موسوعة استدلالیه فی الفقه الاسلامی*، جلد چهل و هفتم، بیروت، دارالعلوم، ۱۴۰۹ق.

- شریفی طرازکوهی، حسین؛ بیرانوند، فرید و سلیمی، صادق، «تکوین و اعمال حقوق نرم بین المللی در پرتو رویه دیوان بین‌المللی دادگستری با تأکید بر حقوق بشردوستانه». *فصلنامه حقوق پزشکی*، ۱۴، ۱۳۹۹.

- ضیایی بیگدلی، محمدرضا، *حقوق بین‌الملل بشردوستانه*، تهران، گنج دانش، ۱۴۰۱.

- طباطبائی، سید محمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، جلد سیزدهم، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۳ق.

- عمید زنجانی، عباسعلی، *قواعد فقه: بخش حقوق عمومی*، جلد سوم، تهران، سمت، ۱۳۹۲.

- فیض‌کاشانی، محمدبن شاه مرتضی، *الصافی فی تفسیر القرآن*، تهران، مکتبه الصدر، ۱۴۱۶ق.

- کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، جلد دوم، قم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.

- لطفی، عبدالرضا؛ فقهی، محمدرضا و اخگری بناب، نادر، *حقوق بشردوستانه در منابع اسلامی و اسناد بین‌المللی*، تهران، هستی‌نما، ۱۳۹۰.

- Scharf, M.P, "The Once and Future Doctrine of Joint Criminal Enterprise". In: Sterio, M & Scharf, M, *The Legacy of Ad Hoc Tribunals in International Criminal Law: Assessing the ICTY's and the ICTR's Most Significant Legal Accomplishments*, Cambridge, Cambridge University Press, 2019.
- Scharf, Michael P., *The Once and Future Doctrine of Joint Criminal Enterprise*, in: Milena Sterio, Michael Scharf, *The Legacy of Ad Hoc Tribunals in International Criminal Law: Assessing the ICTY's and the ICTR's Most Significant Legal Accomplishments*, Cambridge University Press, 2019.
- Social Change through International Law: Exploring the Choice Between Hard and Soft International Law. Leiden, The Netherlands: Brill, 2024.
- Musa, Sh, *Victim Reparation under the Jus Post Bellum: An Historical and Normative Perspective*. Cambridge: Cambridge University Press, 2023.
- Prescott, J.M, *Claims*. in: Fleck, D, *The Handbook of the Law of Visiting Forces*. Second Edition, Oxford: Oxford University Press, 2018.
- Reinisch, A, "To What Extent Can and Should National Courts Fill the Accountability Gap?". In: Blokker, M.N., & Schrijver, N.J, *Immunity of International Organizations*. Vol. 10, Issue. 2, London: Brill, 2015.
- Robinson, D, *The Oxford Handbook of International Criminal Law*. Oxford: Oxford University Press, 2020.
- Robinson, D, *The Oxford Handbook of International Criminal Law*, Oxford: Oxford University Press, 2020.
- Ryngaert, C, *International Humanitarian Law*, in: Nollkaemper, A; Reinisch, A, Janik, R & Simlinger, F, *International Law in Domestic Courts: A Casebook*. Oxford, Oxford University Press, 2018.
- Ryngaert, C & Spijkers, O, "The End of the Road: State Liability for Acts of UN Peacekeeping Contingents After the Dutch Supreme Court's Judgment in Mothers of Srebrenica (2019)". *Netherlands International Law Review*, Vol. 66, No. 3, 2019.